

آغاز حرکت مردم علیه استبداد و انقلاب مشروطیت

در اواخر عهد ناصری با توجه به مجموعه زمینه‌های مذهبی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی که به برخی از آنها به اختصار اشاره شد مردم تدریجاً و به صورت پراکنده خشم خود را نسبت به شاه و درباریان آشکار کردند. قتل ناصرالدین شاه در واقع نشانه اوجگیری این خشم بود. پس از ناصرالدین شاه که در مدت طولانی حکومت خود توانسته بود با اعمال خشونت، مانع از بروز نفرت عمومی مردم و عکس العمل آشکار آنان شود، فرزندش مظفرالدین شاه در سن ۴۵ سالگی به پادشاهی رسید. وی امین‌السلطان را عزل کرد و چون مردی علیل و بیمار بود، اداره امور کشور را عملاً به دست عین‌الدوله سپرد.^۱ خشونت‌های عین‌الدوله و دیگر درباریان و فقر عمومی و رکود شدید اقتصادی کشور، مردم را بیش از پیش به ستوه آورد و آنان را آماده شورش عظیم کرد. تنها جرقه‌هایی لازم بود که این انبار عظیم باروت را به آتشی گسترده تبدیل کند. اقدامات ظالمانه عمال دولتی در تهران و دیگر شهرستانها و شاید بعضی زمینه‌سازهای انگلیسی‌ها که برای گرفتن امتیاز از روس‌ها و تحت فشار گذاردن آنان خواستار شورش مردم بودند، جرقه‌های پراکنده‌ای را به وجود آورد و حرکت مردم را تسریع کرد و آنان را گام به گام به سوی یک طغیان عمومی کشاند. اگرچه در آغاز امر، حرکت مردم جهت کاملاً مشخصی نداشت ولی از آنجایی که رهبران روحانی اعتقاد داشتند که به هر حال مشروطیت گامی به سوی مهار کردن استبداد و فراهم آوردن زمینه برای اجرای بعضی قوانین و حدود اسلامی است خواستار مشروطیت شدند. همچنین تبلیغات و القاءات

۱ - لازم به تذکر است که امین‌السلطان پس از مرگ ناصرالدین شاه برای مدت کوتاهی قدرت را در دست داشت و پس از عزل او امین‌الدوله صدراعظم شد. شاه مدتی بعد امین‌الدوله را عزل و بسار دیگر امین‌السلطان را به قدرت رساند. عین‌الدوله پس از عزل امین‌السلطان برای دومین مرتبه، صدراعظم شد.

روشنفکران مشروطه‌طلب و بعضی عوامل دیگر باعث شد که مردمی که در آغاز خواسته‌های محدودتری را مطرح می‌ساختند نیز خواستار مشروطیت شوند. اینک به اختصار به برخی از حوادثی که حرکت مردم و شورش عمومی را تسریع کرد اشاره می‌کنیم:

۱ - **ماجرای مسیونوز بلژیکی** - در سال ۱۲۸۱ هجری شمسی پس از انعقاد عهدنامه گمرکی با روسیه، تعدادی از بلژیکی‌ها که در خدمت سیاست روس‌ها بودند به ایران آمدند و به اداره امور گمرکات پرداختند. در آستانه سفر سوم مظفرالدین‌شاه به فرنگ، یکی از مستشاران بلژیکی به نام «نوز» که ریاست گمرکات ایران را در دست داشت، تعرفه گمرکی جدیدی وضع کرد که کاملاً به‌زیان بازرگانان بود. به همین دلیل آنان به دنبال بهانه‌ای می‌گشتند تا خواستار عزل نوز شوند. در این ایام عکسی از وی به دست آمد که او را در لباس روحانیت در یک مجلس رقص و در حال کشیدن قلیان نشان می‌داد. این عکس وقتی که در میان مردم منتشر شد، آنان را به حدی به خشم آورد که خواستار عزل نوز شدند. در این زمان شاه در سفر بود و ولیعهد از مردم خواست که آرامش را حفظ کنند و قول داد که پس از بازگشت شاه خواست آنان را برآورده کند.

۲ - **حادثه کرمان** - در همان ایام که مسئله مسیونوز بلژیکی مردم تهران را تکان داده بود، اختلاف میان بعضی از روحانیون و مردم با شیخیه^۱ اوج گرفت. همزمان با تشدید کشمکشها در کرمان، روحانی بلندپایه‌ای به نام حاج میرزا محمدرضا وارد کرمان شد و علیه شیخیه نظر منفی داد، در نتیجه اختلافها بیشتر شد و چند تن در جریان یک زدوخورد کشته شدند. حاکم کرمان حاج میرزا محمدرضا را به دارالحکومه احضار کرد و به فلک بست و پس از آن او را از کرمان به رفسنجان تبعید کرد. رسیدن خبر این حادثه به تهران مردمی را که خود در التهاب بودند بیشتر علیه حکومت خشمگین ساخت.

۳ - **حادثه بانک** - در کنار یکی از قبرستانهای متروکه واقع در وسط بازار تهران، مدرسه مخروبه‌ای وجود داشت که دولت آن را به روس‌ها داده بود تا ساختمان

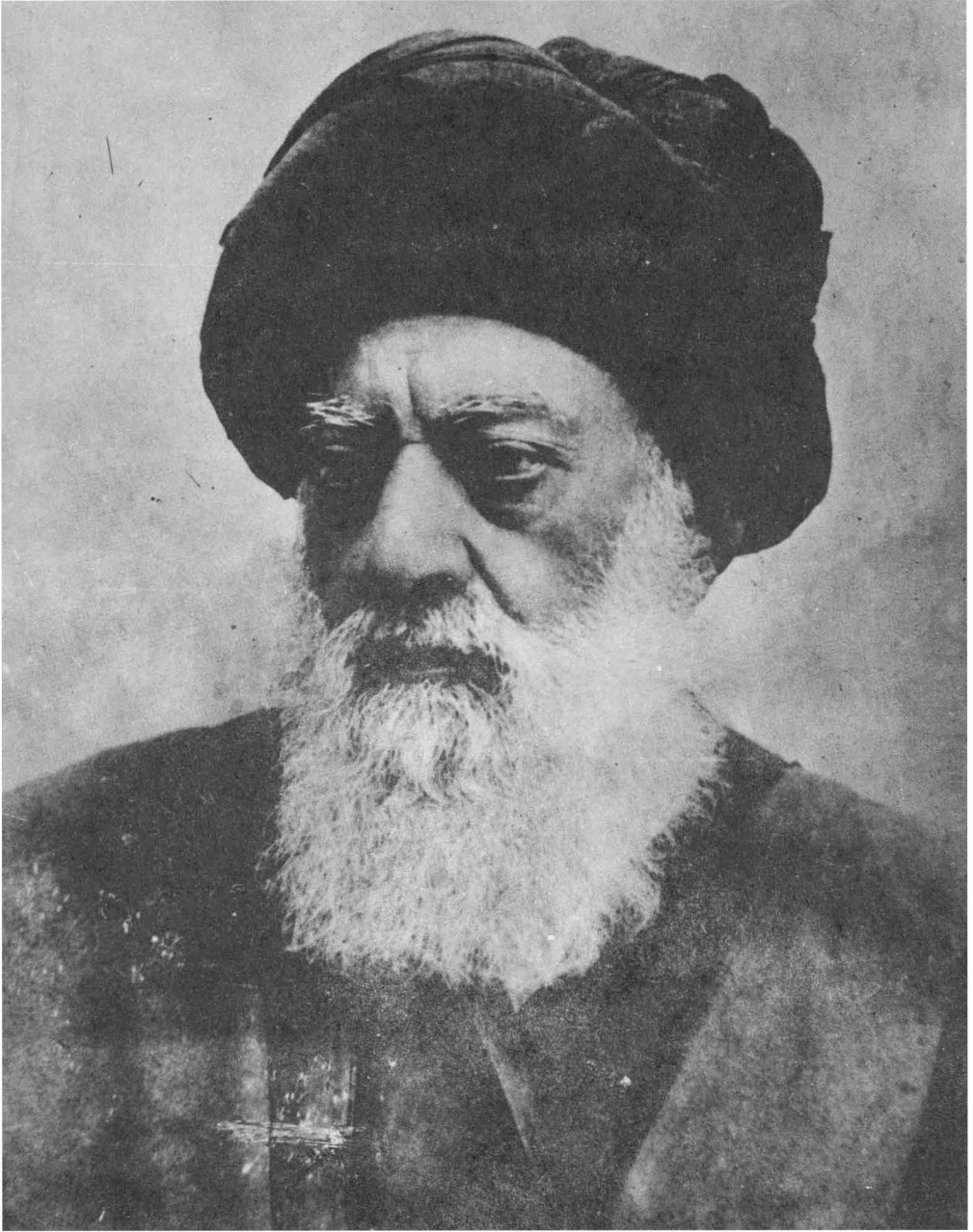
۱ - شیخیه، فرقه نوظهور و کم‌اهمیتی در میان شیعه است که در قرن سیزدهم هجری پدید آمد و نام خود را از نخستین پیشوای خود شیخ احمد احسائی گرفت. اینان در پاره‌ای عقاید از جمله امامت و مرجعیت با شیعیان دیگر اختلاف دارند. پس از شیخ احمد، پیشوایی شیخیه به سید کاظم رشتی رسید و پس از او بسیاری از آنان از حاج محمد کریم‌خان کرمانی پیروی کردند.

بانک استقراضی روس را در آن بنا کنند. مدتی از شروع کارهای ساختمانی نگذشته بود که روحانیون و مردم در صدد نشان دادن واکنش برآمدند. اتفاقاً در اثنای کندن زمین، استخوانهای تازه مردگانی به دست آمد که معلوم بود مخفیانه و بتازگی دفن شده‌اند. در میان اجساد جسد زنی نیز وجود داشت. مسئولین ساختمان همه اجساد را بایی اعتنایی در چاهی ریختند. وقتی که خبر این ماجرا به گوش مردم رسید، بیش از پیش در صدد نشان-دادن عکس العمل برآمدند.

این حادثه همزمان با ماه رمضان بود. در آن روزها یکی از روحانیون به نام شیخ محمد واعظ در مسجدی نزدیک محل ساختمان بانک سخنرانی می‌کرد. روز ۲۷ ماه رمضان وی وقتی که بالای منبر رفت پس از ذکر مقدماتی، درباره حرام بودن بانک و ربا سخن گفت و نظر اسلام در پرهیز از نزدیکی به کفار را بیان داشت. در پایان سخن به حادثه بانک و به چاه انداختن اجساد اشاره کرد و خطاب به مردم گفت اکنون تنها کاری که می‌توان کرد این است که قدم رنجه کنیم و سری به اموات بزنیم و فاتحه‌ای برای آنها بخوانیم و با آنان وداع کنیم. شیخ محمد پس از این بیانات از منبر پایین آمد و به سوی قبرستان حرکت کرد. مردم نیز به دنبال وی به راه افتادند. نتیجه امر معلوم بود. مردم به ساختمان حمله بردند و آن را با خاک یکسان کردند و بدینسان فرصت دیگری برای حرکتی دیگر، علیه استبداد و استعمار به دست آوردند و مبارزه را چندگام به جلو بردند.

۴ - به چوب بستن بازارگانان و تعطیل بازار - باگسترش اعتراضهای مردم و بروز حوادثی چون حادثه بانک، عین الدوله صدراعظم مستبد شاه به خیال خود در اندیشه گوشمالی مردم برآمد. در همین ایام به علت جنگ روسیه و ژاپن قند گران شده بود. علاءالدوله به اشاره صدراعظم عده‌ای از بازارگانان را که قبلاً در اعتراض به مسیونوز تحصن کرده بودند احضار کرد و آنان را به بهانه گران کردن قند به چوب بست. وقتی که بازاریان این خبر را شنیدند بازارها را تعطیل کردند و به عنوان اعتراض در مساجد اجتماع کردند.

دولت به وحشت افتاد و با دخالت امام جمعه قرار شد مردم متفرق شوند و فردا برای تصمیم‌گیری در مسجد شاه سابق اجتماع کنند. امام جمعه که از طرفی از روحانی نمایان درباری بود و از سوی دیگر بارهبران روحانی مشروطه‌خواه همچون طباطبایی و بهبهانی دشمنی داشت، مخفیانه افرادی را در مسجد آماده کرد و پس از



آیت‌الله سید محمد طباطبائی

حضور مردم و آقایان علما، قسمتی از سخنان سیدجمال واعظ را که در حال سخنرانی بود بهانه کرد و سر به فریاد برداشت و با زدن دستها به هم فراشان و چماقداران را به سر مردم ریخت. مردم پراکنده شدند و رهبران شب هنگام برای اخذ تصمیم در منزل آیت الله طباطبایی گرد آمدند.

مهاجرت به حضرت عبدالعظیم (مهاجرت صغری)

آیت الله طباطبایی و دیگر همراهان پس از بررسی جوانب امر تصمیم گرفتند فردای آن روز از شهر خارج شوند و به طرف حضرت عبدالعظیم حرکت کنند و به این ترتیب اعتراض خود را به حکومت اعلام نمایند. فردا صبح عده ای از روحانیون و طلاب و در حدود دوهزار نفر از مردم به طرف شهر ری حرکت کردند. عین الدوله در ابتدا کوشید تا جلوی مهاجرین را بگیرد، اما وقتی آنان را در تصمیم خود راسخ دید و خبر رسید که در این صورت احتمال به هم خوردن شهر و تعطیل بازار وجود دارد از قصد خود منصرف شد. مهاجرین مدتی در عبدالعظیم ماندند و سرانجام خواستهای خود را که به قرار زیر بود توسط سفیر عثمانی به گوش شاه رساندند:

- ۱ - برداشتن عسگر گاریچی از راه قم^۱
- ۲ - بازگرداندن حاج محمدرضا مجتهد از رفسنجان به کرمان
- ۳ - بازگرداندن تولیت مدرسه خان مروی به حاجی شیخ مرتضی^۲
- ۴ - تأسیس عدالتخانه در همه شهرهای ایران
- ۵ - اجرای قوانین اسلام در سراسر کشور
- ۶ - عزل مسیونوز بلژیکی
- ۷ - عزل علاءالدوله از حکومت تهران
- ۸ - کم نکردن تومانی دهشاهی از مواجب و مستمری^۳

۱ - عسگر گاریچی مردی فاسد الاخلاق بود که امتیاز حمل مسافر به قم را از دولت گرفته بود. وی که با مردم بسیار بد رفتاری می کرد یکبار نیز به یکی از زنان محترم توهین کرده بود و مردم که کاسه صبرشان از رفتار زشت او به سر آمده بود خواستار لغو امتیاز او بودند.

۲ - تولیت این مدرسه چندی قبل از حاج شیخ مرتضی توسط دولت گرفته شده و به امام جمعه روحانی نمای وابسته به دربار داده شده بود.

۳ - یک سال پیش از این زمان دولت تصمیم گرفته بود از کلیه کسانی که مواجب و مستمری می گیرند



شاه پس از شنیدن درخواستهای علما و مردم، اعلام کرد که به آنان اطلاع دهند که با خواستهای آنان موافقت شده است. عین الدوله نیز موظف شد که آنان را به شهر باز گرداند و پیشنهادات آنان را عملی کند. چنانکه دیده می‌شود تا این زمان نامی از مشروطیت در میان نیست.

مهاجرت کبری

پس از آنکه شاه با خواستهای علما موافقت کرد و آنان با احترام به شهر باز گردانده شدند، عین الدوله که هرگز حاضر نبود تن به اجرای درخواستهای مردم بدهد، این کار را به امروز و فردا انداخت و سعی کرد تا ضمن ایجاد اختلاف در میان صفوف رهبران و مردم، بعضی از روحانیون و دیگر شخصیتها را زندانی یا تبعید کند و به این ترتیب غائله را بخواباند. رهبران روحانی و از جمله آقای طباطبایی هر چه کوشیدند تا بتوانند شاه را از نیات عین الدوله با خبر کنند نتوانستند. طباطبایی نامه‌هایی به عین الدوله و شخص شاه نوشت، اما هیچکدام از این اقدامات مؤثر نیفتاد و حتی صدراعظم اجازه نداد تا نامه طباطبایی به دست شاه برسد. از جمله کسانی که به دستور عین الدوله دستگیر و تبعید شدند میرزا حسن رشدیه و نیز شیخ محمد واعظ بودند. سخنرانیهای شیخ محمد واعظ در مساجد منشأ آگاهی و حرکت مردم بود. وی در آن روزها بر حملات خود افزوده بود. بنابراین عین الدوله دستور دستگیری او را صادر کرد و مأموران او را در خیابان دستگیر کردند. آنان در حالی که این روحانی را به همراه می‌بردند به جلوی یکی از مدارس علمیه رسیدند و او را در همان نزدیکی، در قراولخانه‌ای زندانی نمودند. با انتشار خبر دستگیری وی مردم و گروهی از طلاب در اطراف قراولخانه جمع شدند و سرانجام به آنجا حمله کرده، او را آزاد کردند. به هنگام حمله مردم فرمانده سربازان دستور شلیک داد و در این میان چندتن زخمی شدند، یکی از طلبه‌ها با مشاهده شلیک به سوی مردم به مقابل فرمانده مذکور رفت و او را به سرزنش و دشنام گرفت. وی نیز تیری به قلب او شلیک کرد و طلبه جوان که سید عبدالحمید نام داشت، در دم شهید شد. مردم با مشاهده این حال جنازه او را برداشتند و تظاهرات

به ازای هر تومان مبلغ ده‌شاهی کم کند و چنین نیز می‌کرد.